

تحلیل تمدن اسلامی در رویکردهای توصیفی و هنجاری

مهدی طاهری / دانشجوی دکتری فلسفه سیاسی اسلامی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی * foad_mt@yahoo.com

محمدجواد نوروزی / دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی * Mohamadjavadnorozhi@yahoo.com

دریافت: ۱۳۹۵/۰۸/۱۰ - پذیرش: ۱۳۹۶/۰۱/۲۰

چکیده

واژه «مدینه» در متون فلسفه سیاسی اسلامی نشان می‌دهد که تنها به معنای نوعی زندگی شهری نیست بلکه پیوندی نزدیک با «اندیشه» ساکنان آن دارد. بر اساس اندیشه ساکنان مدینه، مدن متعدد و به تبع آن، تمدن‌های متفاوت شکل می‌گیرد. تمدن‌ها به رغم «تقارب»، در بسیاری امور دارای «تفاوت» هستند. مطالعه در مباحث تمدنی، دست کم با دو رویکرد امکان‌پذیر است: نخست، رویکردی توصیفی است که محقق با نگاهی تاریخی، عینی و مصداقی به تبیین چیستی تمدن می‌پردازد. دوم، رویکردی هنجاری و پیشینی که طی آن پژوهشگر به چگونگی تحقق تمدن و بایسته‌های آن همت می‌گمارد. رویکرد دوم، به نظر با تمدن نوین اسلامی هماهنگ‌تر است. رویکرد اول، تقلیل تمدن به نمادها و گزارش از آن بوده و حال آنکه اساس تمدن، تفکر است. مطالعات بینشی از سنخ فلسفه تاریخ و علم‌الاجتماع، می‌تواند سخت‌گیری بیشتری با تمدن در رویکرد دوم داشته باشد. این نوع نگاه، بین تاریخ، فلسفه و حکمت قرآنی برگزار می‌کند که تاریخ را از صرف نقل حوادث، به تحلیل علل آن سوق داده و از توصیف‌ها به توصیه‌ها رهنمون می‌سازد؛ نگاهی که به تاریخ، هویتی فلسفی بخشیده و به رویکرد هنجاری نزدیک می‌کند. رویکرد اول، «هویت‌ساز» و رویکرد دوم «آینده‌ساز» می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: تفکر، تمدن، تمدن نوین اسلامی، رویکرد توصیفی، رویکرد هنجاری.

انقلاب اسلامی ایران در عصری به پیروزی رسید که به لحاظ فکری تشکیل حکومتی مبتنی بر آموزه‌های دینی محال یا دست‌کم دشوار به نظر می‌رسید. برخی فلاسفه و متفکران غرب، احیاء «توحید» و تولد «انسان موحد» را جنونی شکست خورده تلقی می‌کردند (رورتی، ۱۹۹۱، ص ۹۹-۱۰۲). برخی دیگر معتقد بودند که نباید در اهمیت احیای دین در عصر حاضر مبالغه کرد؛ اینها پف‌های روح زمانه‌اند (آرنت، ۱۹۹۴، ص ۲۲۸-۲۳۱). در اندیشه سیاستمداران غرب نیز به لحاظ سیاسی، ایران جزیره‌ای آرام به نظر می‌رسید که حتی در شرایط پیش از انقلاب نیز ارزیابی نمی‌شد (محمدی، ۱۳۷۷، ص ۱۵). در چنین شرایطی، روح خدا در کالبد جامعه ایرانی دمیده شد و حکومتی مبتنی بر تعقل و ایمان را نوید داد.

حضرت امام خمینی^ع، به‌عنوان فیلسوفی فقیه و عارف، طرحی نو در انداخت. این طرح دارای دو جنبه ایجابی و سلبی بوده، یکی به نفی تمدن غرب و دیگری بر اثبات نظامی مبتنی بر تمدن اسلامی تکیه داشت. امام خمینی^ع، در جنبه نفی تمدن غرب، می‌فرماید: این چیزهایی که در ممالک دیگر شما خیال می‌کنید «تمدن» است، وقتی درست تأمل می‌کنید، تمدن نیست، بلکه به «توحش» نزدیک‌تر است (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۸، ص ۳۰۹). ایشان در جنبه اثبات تمدن اسلامی بر این باورند که اسلام راه و رسم دیگری، غیر از اینها دارد (همان، ج ۱۴، ص ۳۰۲). در نگاه و اندیشه امام، تمدن صحیح در اسلام است (همان، ج ۸، ص ۳۰۹). براین اساس، «تمدن صحیح» مبتنی بر «تفکر صحیح» می‌باشد.

بر اساس تفکر اسلامی، انسان، دارای «کرامت» بوده، بر بسیاری از موجودات «فضیلت» یافته است (اسراء: ۷۰). آدمی، به دلیل برخورداری از ویژگی «تعقل» و «اراده» و در واقع اختیار و انتخاب آگاهانه، از سایر موجودات متمایز می‌گردد. اراده انسان مسبوق به «تفکر» اوست. در حقیقت، انسان به واسطه تفکر «شوق» به عمل پیدا نموده و انجام آن را اراده می‌کند. از سوی دیگر، انسان موجودی «مدنی» و اجتماعی بوده و «مدینه» محل بروز اراده افراد است. از کیفیت بروز و ظهور اراده افراد در ساحت مدینه و چگونگی بسط این اراده در عینیت اجتماعی، مفهوم «تمدن» منتزع می‌گردد. تحلیل تمدن، آنگاه که بر اساس نمادهای موجود مدینه صورت پذیرد، رویکرد تمدنی پسینی، تاریخی و توصیفی است و آن‌گاه که بر اساس تعقل، تفکر و اندیشه حاکم بر مدینه انتزاع گردد، رویکرد تمدنی پیشینی، فلسفی و هنجاری می‌باشد. بر اساس نگاه پیشینی و فلسفی، «تفکر» نقطه آغازین و «تمدن» نتیجه حاصل از تعقل و عمل ارادی انسان، به‌عنوان تنها موجود تمدن‌ساز است.

تحلیل تمدن نوین اسلامی در دو رویکرد توصیفی و هنجاری، مستلزم تبیین دو واژه «تفکر» و «تمدن» است. اما هر دو واژه می‌توانند موصوف صفتی قرار گرفته، یا مقید به قیدی گردند. در این صورت تبیین آن ترکیب نیز مورد توجه خواهد بود. براین اساس، «تفکر و تمدن» موصوف به صفت «توحیدمحوری» بوده که ویژگی خاص تمدن نوین اسلامی است. از این‌رو، تلاش می‌شود به تبیین مراد از «تفکر توحیدمحور» و «تمدن توحیدمحور» پرداخته و در نهایت، مراد از «تمدن نوین اسلامی» بیان شود.

«تفکر» واژه‌ای برگرفته از فکر و دارای کاربردهای عام، عرفانی و فلسفی است. تفکر در کاربرد عام، به معنای کاربرد عقل در اشیاء برای شناخت آنها بوده و به‌طور کلی به همه پدیدارهای حیات عقلانی، فکر اطلاق می‌شود. فکر مترادف تفکر و تأمل و در مقابل شهود است (صلیبا، ۱۳۶۶، ص ۵۰۰). به عبارت دیگر، فکر در معنای عام به معنی هرگونه انتقالی از معلوم و حاضر در ذهن، به امور مجهول و غیرحاضر، برای کشف آن مجهول تلقی شده است (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۱). یعنی فکر حرکتی برای نفس است که به واسطه این حرکت، انتقالی از شیء‌ای به شیء دیگر صورت می‌پذیرد. درحالی که طالب و نه واجد آن است (رازی، بی‌تا، ص ۱۸) تفکر در کاربرد عرفانی، به معنای اندیشه کردن در آیات خداوند بوده که موجب معرفت، و ذکر نعمت‌های خداست. این امر، موجب محبت و فکر کردن در وعده‌های خداوند بوده که موجب رغبت در طاعت و فکر کردن در وعید و عقاب خداست که موجب ترس از مخالفت است (سجادی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۱۴۳۴). به عبارت دیگر، تفکر نتیجه تذکر و فکر کردن در خدا به واسطه توجه در آثار و صنع اوست (همان، ج ۱، ص ۵۶۶). در این نوشتار، کاربردهای فلسفی تفکر بیش‌تر مورد توجه است. از این‌رو، با تفصیل بیشتری به آن خواهیم پرداخت.

«تفکر» در اصطلاح فلسفی، دارای چند کاربرد است: در کاربرد اول، فکر به معنی حرکت نفس در معقولات است، خواه این حرکت به قصد طلب یا بدون طلب باشد، خواه حرکت از مطالب به مبادی و یا از مبادی به مطالب صورت پذیرد. تفکر در کاربرد دوم، به معنی حرکت نفس در معقولات با آغاز کردن از مطلوب قابل تصور، به سوی مبادی و اصولی که فکر را بدان مطلوب می‌رساند، به نحوی که فکر مبادی خود را بیابد و آن را نظم و ترتیب دهد و از آنجا به مطلوب باز گردد. فکر به این معنی، شامل دو حرکت است: حرکت اول، از مطالب به مبادی، و حرکت دوم از مبادی به مطالب تحقق می‌یابد (محقق سبزواری، ۱۳۶۹-۱۳۷۹، ج ۵، ص ۱۷۳). در کاربرد سوم، تفکر به معنی اولین حرکت از دو حرکت مذکور، یعنی حرکت از مطالب به مبادی است، بدون اینکه حرکت دوم همراه آن باشد (صلیبا، ۱۳۶۶، ص ۵۰۲). در تعریف و کاربردی دیگر، فکر حرکت نفس برای تحصیل مبادی است تا به واسطه آن، به مطالب منتقل گردد (شیخ اشراق، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۲۰۷).

آنچه از بررسی تعاریف و کاربردهای پیش‌گفته به دست می‌آید، این است که وجه اشتراک تمامی تعاریف و به ویژه کاربردهای فلسفی فکر، دو مسئله «حرکت» و «اختیار» است. مسئله حرکت در مقابل دفعی بودن و در واقع، وجه تمایز تفکر از کشف و شهود است که به صورت آنی و دفعی اتفاق می‌افتد. با مسئله اختیار، برخی حرکات و انتقال‌هایی که به صورت ناخودآگاه و خارج از اختیار انسان، اتفاق می‌افتد، خارج می‌شود. نمونه این حرکت‌ها، انتقالی است که در خواب برای انسان رخ داده، گاه مسئله مجهولی را برای انسان معلوم می‌کند، اما این نمونه از معلومات از سنخ تفکر نیست.

نکته دیگر اینکه ارتباط بین «مبادی» و «مطالب» و حرکت از یکی به سوی دیگری، اساس تفکر در کاربردهای فلسفی را شکل می‌دهد، خواه این ارتباط از مبادی به مطالب و یا از مطالب به مبادی صورت پذیرد. اما در این نوشتار

مراد از «تفکر»، کاربرد دوم در اصطلاحات فلسفی تفکر است؛ به این معنا که تفکر در واقع حرکت نفس در معقولات بوده که از مطلوب قابل تصور، به سوی مبادی اتفاق افتاده و با یافتن مبادی خویش و سامان دادن آن، بازگشتی به مطلوب دارد. در این دو حرکت، که یکی از مطالب به مبادی و دیگری از مبادی به مطالب صورت می‌پذیرد، حرکت اول علم اجمالی به مطالب و حرکت برای کشف مبادی بوده و پس از آن، با کشف مبادی، حرکت برای تفصیل و بسط مطالب صورت می‌پذیرد.

تفکر توحیدمحور

توحیدمحوری، وصف تفکری است که در این نوشتار مورد بررسی قرار می‌گیرد. «توحید» از ماده وحدت به معنی «یکی بودن» است. بر این اساس، توحید به معنی وحدت حقه خداوند و به این معناست که او در وجود و ایجاد، و در هیچ معنای دیگری شریک نداشته، در صفات ذاتیه جمالیه و اوصاف حقیقیه کمالیه نظیری ندارد. صفات او عین ذاتش بوده و تنها او دارای قیومیت مطلقه و فیاضیت عامه و رحمت واسعه است (مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۴ق، ص ۶۷). آنگاه که واژه «توحید» در ثلاثی مزید و باب تفعیل به کار می‌رود، به معنای «یکی کردن» می‌باشد. بر این اساس، مراد از تفکر «توحیدمحور» این است که خدایان متعدد را به صورت خدای واحد در آورده، مغز و دل مشرک را مغز و دل موحد قرار دهیم. در واقع، تفکر توحیدمحور به معنای توحیدی کردن جامعه غیرتوحیدی است. این تفکر، در انسان روشن بینی خاصی را به وجود می‌آورد که موجب می‌شود انسان تلاش نماید تا حکومت الهی، جامعه الهی، قانون الهی و نظام الهی به وجود آورد (خامنه‌ای، ۱۳۹۳، ص ۲۹۳).

توحید بینشی فلسفی، علم‌زا و زندگی‌زاست؛ یعنی عقیده‌ای که بنای زندگی اجتماعی و فردی انسان‌ها، باید بر پایه آن نهاده شود (همان، ص ۲۴۲). توحید فکری و اصلی برای زندگی و نظام اجتماعی و همه جهت‌گیری‌های انسان است و در حقیقت، مربوط به کیفیت زندگی کردن جامعه‌های بشری است (همان، ص ۲۵۲). توحید باز کردن زنجیر اطاعت غیرخدا و اطاعت انحصاری انسان از خداوند و داشتن برنامه‌های خدایی، نظام خدایی و تشکیلات الهی است (همان، ص ۲۵۲-۲۵۳).

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در تبیین مراد از توحید تصریح می‌کنند:

توحید اسلامی الهامی است در زمینه حکومت، در زمینه روابط اجتماعی، در زمینه سیر جامعه، در زمینه هدف‌های جامعه، در زمینه تکالیف مردم، در زمینه مسئولیت‌هایی که انسان در مقابل خدا، در مقابل یکدیگر، در مقابل جامعه و در مقابل پدیده‌های دیگر عالم دارا هستند... معنایش این است که در تمام منطقه وجود خود شخصاً و جامعه‌ات عموماً، جز خدا کسی حق فرمانروایی ندارد... توحید معنایش این است که تمام آنچه در اختیار داری از ثروت، تو همه انسان‌های دیگر، برای خداست، شما عاریت‌داران و ودیعه‌دارانی بیش نیستید (همان، ص ۲۱۳).

تفکر توحیدمحور، تنها یک «دانش» یا باور و «اعتقاد» صرف نیست. این تفکر، از سنخ باور و دانستن‌هایی است که حوزه توحید نظری را در ساحت حیات انسان بسط می‌دهد. حیات انسان در این دنیا، شامل دو حوزه فردی و اجتماعی

است. آن‌گاه که انسان بدون توجه به تفکر و عمل دیگران، به صورت فردی زندگی خویش را بر اساس تفکر توحیدی بنیان نهد، این عمل، عملی توحیدی است. اما پایان تفکر توحیدی و رسالت انسان موحد نیست. بخش دیگری از رسالت انسان موحد، تلاش در جهت ایجاد بستر مناسب برای همگان و تسهیل عمل بر اساس تفکر توحیدی برای اقشار اجتماع است. در صورت اول، عمل بر اساس تفکر توحیدی و در صورت دوم، تلاش برای «اقامه توحید» است. براین اساس، تفکر توحیدمحور مستلزم «دانش توحیدی»، «عمل موحدانه» و «اقامه توحید» است.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، پیرامون توحید در ساحت حیات اجتماعی انسان و لزوم اقامه چنین تفکری بیان می‌دارند: آن توحیدی که پیغمبر اسلام آن را ترویج می‌کند، آن توحیدی که تبعیض را در جامعه نفی می‌کند، آن توحیدی که غلامان و بردگان مظلوم را علیه اربابانشان تحریک می‌کند، آن توحیدی که جوان‌های با روحیه و حساس را در مقابل کارهای زشت و غلط و انحرافی پدرانشان به مقاومت وامی‌دارد، آن یک توحید فردی و قلبی و پنهان در گوشه‌انزوا نیست. همان توحیدی است که بایستی پرچمش برافراشته شود و یک جامعه بر اساس آن زندگی کند؛ یعنی همان دوران مدینه و هجرت (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۷۹).

آن‌گاه که تفکر توحیدمحور در ساحت حیات انسان و در «اجتماع مدینه» تحقق یافته و در تمامی ابعاد آن اقامه شود. جامعه‌ای توحیدی بنا خواهد شد. آن‌گاه که چنین تفکری با تمامی ابعادش در «اجتماع مدن» در مکان‌ها و زمان‌ها مختلف ظهور یابد، «تمدن توحیدمحور» محقق می‌گردد.

تمدن

تفکر و تأمل پیرامون زندگی اجتماعی، تعاون، انس و الفت انسان‌ها با یکدیگر و در واقع، به‌زیستن در اجتماع، و تکامل و تعالی حیات فردی و اجتماعی انسان، موجب پیدایش مفهومی به نام «تمدن» می‌گردد. تمدن، یکی از اساسی‌ترین واژه‌های این پژوهش است. براین اساس، در ادامه به تبیین و تحلیل معنای آن در لغت و اصطلاح و رویکردهای متفاوت و متعدد پیرامون آن خواهیم پرداخت.

الف. مفهوم تمدن

فرهنگ‌نامه‌ها و لغت‌شناسان زبان فارسی، در تبیین معنای تمدن آورده‌اند که تمدن مرحله‌ای از تکامل جامعه‌ی اسکان یافته است که در آن نهادها و سازمان‌هایی برای اداره آن جامعه پدید می‌آید. نوع نهادها، سازمان‌ها، مهارت‌ها و دستاوردهای فرهنگی در یک کشور، کاربرد دستاوردهای علم و صنعت پیشرفته در جامعه، نوع فرهنگ و مهارت‌ها و شیوه رفتاری، که معمولاً فرد در چنین جامعه‌ای به دست می‌آورد (صدری افشار و همکاران، ۱۳۸۸، واژه تمدن)، «تمدن» نامیده شده است. به عبارت دیگر، تمدن را به معنای شهرنشین شدن، خوی شهری گزیدن و به اخلاق مردم شهر آشنا شدن، زندگانی اجتماعی، همکاری مردم با یکدیگر در امور زندگانی و فراهم ساختن اسباب ترقی و آسایش خود تعریف نموده‌اند (عمید، ۱۳۶۰، واژه تمدن). دهخدا، تمدن را به تخلق به اخلاق اهل شهر و انتقال از خشونت و همجیگی و جهل به حالت ظرافت و انس و معرفت ترجمه نموده و انتظام شهر نمودن و اجتماع اهل حرفه، اقامت در شهر، شهرنشینی، و در نهایت، تربیت و ادب را از

معانی تمدن دانسته است. ایشان، تمدن داشتن را به معنای دارای تربیت بودن و در مرحله کامل تربیت اجتماعی قرار داشتن می‌داند (دهخدا، ۱۳۷۷، واژه تمدن).

در زبان عربی، واژه «الحضارة» هم‌معنا با «تمدن» است. تمدن کلمه‌ای عربی، و به تعبیر *خواجه نصیر*، تمدن مشتق از مدینه بود (طوسی، ۱۳۶۹، ص ۲۵۱). در لغت‌نامه‌های عربی، الحضارة را به شهرنشینی ترجمه نموده‌اند (فراهیدی، ۱۴۱۰ق؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق؛ خوری شرتونی، ۱۴۰۳ق، واژه الحضارة). در کتاب *موسوعة الحضارة الاسلامیة* بیان شده است که «civilization»، در زبان عرب به «حضارة» و «مدینه» ترجمه شده است. در این کتاب آمده است «الحضارة فی اللغة الإقامة فی الحضر، وهی المدن و القرى و الريف، بخلاف البادية» (جمعی از نویسندگان، ۱۴۲۶ق، ص ۱۵). در زبان انگلیسی نیز «civilization»، معادل لاتین واژه تمدن می‌باشد. این کلمه در اصل از واژه لاتین «Civitas»، که معادل کلمه «Poleis» در یونان قدیم می‌باشد، گرفته شده است. «civilization» در فرهنگ‌های لغت انگلیسی به تمدن، ادب، فرهیختگی، دنیای متمدن، متمدن کردن و متمدن شدن ترجمه شده است (باطنی، ۱۳۸۵؛ حق‌شناس، ۱۳۸۱، ذیل واژه civilization).

نکته‌ای که در بررسی واژه «تمدن» در لغت نباید از نظر دور داشت این است که هرچند این واژه قرابت زیادی با واژه «مدینه» دارد، اما مراد از تمدن را نمی‌توان تنها شهرنشینی یا یک زندگی جمعی صرف دانست. مراجعه به واژه «مدینه» در متون فلسفه سیاسی اسلامی، نشان می‌دهد حتی مدینه نیز در فلسفه سیاسی اسلامی تنها به معنای نوعی زندگی شهری نبوده و «مدینه» در این متون، در واقع پیوندی نزدیک با «اندیشه» ساکنان آن دارد. از این رو، *خواجه نصیر* آورده‌اند که «غرض از مدینه، نه مسکن اهل مدینه است بل جمعیتی مخصوص میان اهل مدینه است» (طوسی، ۱۳۶۹، ص ۲۵۱). بر اساس اندیشه ساکنان مدینه است که مدن متعدد و به تبع آن، تمدن‌های متفاوت شکل می‌گیرد. تقسیم‌بندی مدینه‌ها در اندیشه فارابی به‌عنوان فیلسوف سیاسی اسلامی را می‌توان به‌عنوان مؤیدی بر این ادعا ذکر نمود (ر.ک: فارابی، ۱۳۷۶). بنابراین، ارتباط «مدینه» و «اندیشه» است که این واژه را با «تمدن» متقارب می‌کند. اما این تقارب به معنی عدم تفاوت نبوده و تمدن‌ها به رغم اینکه در بسیاری از امور ممکن است دارای «تقارب» باشند، همچنین در امور بسیار دیگر دارای «تفاوت» اند.

ب: تمدن؛ رویکرد پسینی و توصیفی

تحلیل و تبیین تمدن از زاویه‌های متفاوت، موجب تعدد تعاریف تمدن گردیده است. آنچه در این مورد می‌توان بیان داشت این است که بررسی و تحلیل تعریف تمدن، به این امر رهنمون می‌شود که هر چند نمی‌توان تعریفی مورد اتفاق را بیان نمود، اما می‌توان با طبقه‌بندی تعاریف، معیاری مشخص نمود که بر اساس آن بتوان شیوه پژوهشگر در تحقیق و انتظار مخاطب از پژوهش را روشن تر نمود. بر این اساس، به نظر می‌رسد بتوان در یک تقسیم‌بندی کلی بر اساس نوع نگاه به تمدن، تعاریف آن را به دو قسم تقسیم نمود. در یک نگاه، پژوهشگر با نگاه تاریخی، عینی و مصداقی به تعریف تمدن و پژوهش پیرامون هستی آن می‌پردازد. در نگاهی دیگر، اهمیت تفکر و عقل، پژوهشگر را به تحقیق پیرامون چگونگی تحقق تمدن و بایسته بودن آن وا می‌دارد. در نگاه اول، تمدن و

تعریف آن در واقع نگاهی توصیفی و پسینی است. درحالی که نگاه دوم بر تعریف و تحلیل تمدن، با نگاه پیشینی و هنجاری تمرکز دارد. با توجه به این دو نگاه، مفهوم اصطلاحی «تمدن» را در قالب دو رویکرد «پسینی و توصیفی» و «پیشینی و هنجاری» تبیین خواهیم نمود.

۱. ناظر به بُعد فرهنگی تمدن

نظریه پردازانی که با رویکرد پسینی (توصیفی)، به تبیین تمدن پرداخته‌اند، با توجه به ابعاد متعدد تمدن، تعریف‌های متفاوتی ارائه نموده‌اند. برخی تعریف‌ها، ناظر به بُعد فرهنگی تمدن، بعض دیگر ناظر به ارکان، عناصر و پیامدهای تمدن بوده و برخی دیگر، تمدن را به مثابه نظام تلقی نموده و برخی تمدن را ناظر به فرایند شکل‌گیری آن تبیین و تحلیل نموده‌اند. در ادامه، بحث نمونه‌ای از این تعاریف را بررسی خواهیم نمود.

در تعاریفی که ناظر به بُعد فرهنگی تمدن است، فرهنگ، رکن اساسی در تبیین تمدن می‌باشد. در نمونه‌ای از این تعاریف چنین بیان شده است که تمدن، همان فرهنگ، در ابعادی بزرگ‌تر می‌باشد؛ در واقع تمدن یک فضا یا یک محدوده فرهنگی، یا مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و پدیده‌های فرهنگی است (هانتینگتون، ۱۳۷۸، ص ۶۱). در تعریفی دیگر چنین آمده است: تمدن پیوستگی خاص جهان‌بینی، عادت‌ها، ساختارها و فرهنگ مادی و معنوی است که یک کل تاریخی را شکل می‌دهد و با سایر انواع این پدیده‌ها همزیستی دارد (همان، به نقل از والرشتاین). تعریف سوم بر این باور است که تمدن نتیجه فرایند اصیل و ویژه‌ای از خلاقیت فرهنگی است که محصول کار گروه خاصی از مردم باشد (همان، به نقل از داوسن). در نهایت، تمدن را گسترده‌ترین واحد مستقل فرهنگی دانسته که بالاترین سطح گروه‌بندی فرهنگی انسان‌ها و گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی افراد است و دست کم انسان را از نوع دیگر جانداران متمایز می‌نماید (همان، ص ۶۳).

۲. ناظر به ارکان، عناصر و پیامدهای تمدن

قسم دوم تعاریف، ناظر به ارکان، عناصر و پیامدهای تمدن بوده و بیان داشته‌اند که تمدن، نظامی اجتماعی است که در نتیجه آن، خلاقیت فرهنگی امکان‌پذیر و جریان پیدا می‌کند. در تمدن چهار رکن و عنصر اساسی وجود دارد. این ارکان و عناصر شامل پیش‌بینی و احتیاط در امور اقتصادی، سازمان سیاسی، سنن اخلاقی و کوشش در راه معرفت و بسط هنر می‌باشند (ویل دورانت، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۳). در تعریف دیگر، تمدن به مفهوم وسیع کلمه، عبارت از ترکیب پیچیده‌ای شامل علوم، اعتقادات و هنرها، اخلاق، قوانین و آداب و رسوم و عادات و اعمال دیگری است که به وسیله انسان در جامعه خود به دست می‌آید (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۶، ص ۳۱). همچنین در تعریف دیگری آمده است که تمدن عبارت است از: مجموعه دانش‌ها، هنرها و فنون و آداب و سنن، تأسیسات و نهادهای اجتماعی، که در پرتو ابداعات و اختراعات و فعالیت‌های افراد و گروه‌های انسانی طی قرون و اعصار گذشته توسعه و تکامل یافته و در همه بخش‌های یک جامعه یا چند جامعه، که با هم ارتباط دارند، رایج است (همان، ص ۳۰).

تعریف چهارم بیان می‌دارد که تمدن عبارت از: یک رشته راه‌حل‌ها، اعتقادات، شرایع، عادات، سنن، قوانین، روش‌ها، اعمال، وسایل، شاهکارهای معماری، آثار علمی و هنری می‌باشد که در اجتماعات مختلف بشری، هم‌اکنون موجودند و به نحوی مؤثر - با اعمال اثر شدید و قطعی خود - موجودیت و بقا و توسعه و تکامل نوع بشری را تضمین می‌نمایند (هامل، ۱۳۴۳، ص ۱۱). سرانجام، در تعریف پنجم آمده است که تمدن عبارت است از: وضعیت ایمن، پویا و بالنده که در آن، ابعاد مختلف حیات بشری اعم از فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، علمی، هنری و مادی - ابزاری، شکوفا می‌شود و انسان‌ها در هر یک از این زمینه‌ها، به تولید و خلاقیت دست می‌زنند (مظاهری، ۱۳۹۳، ص ۱۴۰).

قسم دیگری از تعاریف، تمدن را به مثابه نظام تلقی نموده‌اند. به نظر می‌رسد، که نظام‌های تمدنی را می‌توان از ارکان تمدن به شمار آورد. در نمونه‌ای از این تعاریف‌ها، تمدن را نظامی اجتماعی تصور نموده که موجب تسریع دستاوردهای فرهنگی شده و برای بهره‌گیری از اندیشه‌ها و آداب و رسوم و هنر، دست به ابداع و خلاقیت می‌زند؛ نظامی است سیاسی که اخلاق و قانون نگهدارنده آن است. نظامی است اقتصادی که با تداوم تولید و مبادله پایدار خواهد ماند (دورانت، ۱۳۶۸، ص ۲۵۶). بر اساس این تعریف، تمدن مجموعه‌ای از نظام‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... است که هر یک از این نظام‌ها، به‌عنوان رکنی از ارکان تمدن محسوب می‌گردد.

۳. ناظر به فرایند شکل‌گیری

قسم دیگر تعاریف‌ها، ناظر به فرایند شکل‌گیری تمدن‌هاست. *خواجہ نصیرالدین طوسی* در تبیین مراد از تمدن می‌نویسد: نوع انسان بالطبع محتاج بود به اجتماع؛ و این نوع اجتماع را که شرح دادیم تمدن خوانند، و تمدن مشتق از مدینه بود، و مدینه موضع اجتماع اشخاصی که به انواع حرفت‌ها و صناعت‌ها، تعاونی می‌کنند که سبب تعیش بود. چنان‌که در حکمت منزلی گفتیم که غرض از منزل نه مسکن است بل اجتماع اهل مسکن است بر وجهی خاص، اینجا غرض از مدینه، نه مسکن اهل مدینه است، بل جمعیتی مخصوص است میان اهل مدینه. این است معنی آنچه حکما گویند: «الانسان مدنی بالطبع الی الاجتماع المسمى بالتمدن» (طوسی، ۱۳۶۹، ص ۲۵۱).

در تعریفی دیگر، ضمن اشاره به یکی از ارکان تمدن در چگونگی شکل‌گیری آن، بیان شده است که تمدن‌ها با عمومی شدن عقلانیت‌ها به وجود می‌آیند و با تغییر آنها تغییر می‌کنند و با افول آنها زائل می‌شوند (لاریجانی، ۱۳۷۶، ص ۱۸۴).

ج. تمدن؛ رویکرد پیشینی و هنجاری

رویکرد دوم به تمدن، رویکردی پیشینی است. این رویکرد، فارغ از نگاه عینی و مصداقی و حتی معیاری و مؤلفه‌ای به تمدن‌های موجود، در صدد ارائه الگو و مدل تمدنی می‌باشد. در این نوع نگاه، تمدن‌ها مسبوق به نوعی تعقل و تفکراند. در واقع، تمدن، عینیت و تحقق یافتگی آن تفکر در ساحت بیرونی است. در برخی تعاریف، که با چنین رویکردی به تعریف تمدن پرداخته‌اند، آمده است که تمدن عبارت از: تبلور تلاش دائم و کم‌وبیش موفق عقل نظری و عملی برای مقابله با نیروهای تهدیدکننده بیرونی و هسته‌های ناپایدار درون جوامع بشری است (صدری، ۱۳۸۰، ص ۲۹). اساس این تعریف، مبتنی بر تلاش‌های عقلی درحوزه عقل نظری و عملی است که مرحله قبل از عینیت خارجی و تحقق تمدن است.

تعریف دیگری، ضمن تأیید جنبه‌های عینی تمدن و لزوم رفع نیازهای مصرفی انسان در عرصه تمدنی، بر جنبه فضایی و بایستگی آن تأکید داشته، اما تمدن به معنای گسترده آن را پالایش معرفت و پرورش فضیلت، به نحوی که زندگی بشری را به مرتبه‌ای بالاتر برکشد تعریف کرده‌اند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۶، ص ۲۹). براین اساس، «معرفت» و «فضیلت» اساس شکل‌دهی یک تمدن به شمار می‌آیند. حاصل این تعریف این است که ملاک ارزیابی تمدن، ارتقاء معرفت و فضایل انسانی بوده و این موضوع بر جنبه‌های عینی و نمادهای تمدنی، تقدم ارزشی دارد. معرفت و فضیلت نیز حاصل تعقل، تدبر و تفکر است که می‌تواند در رفتارهای انسان و نمادهای تمدن تبلور یابد. تعریف سومی، تمدن را به معنای برخورداری از تربیت و قرار گرفتن در مرحله کامل تربیت اجتماعی برشمرده است (پهلوان، ۱۳۸۸، ص ۳۵۷). در این تعریف، برخورداری از تربیت، که در واقع نوعی فضیلت به شمار می‌آید، اساس تمدن دانسته شده است.

ارتباط «تفکر» و «تمدن» و در واقع، گستردن تفکر در ساحت تمدنی، اساس و پیامد تعاریف پیشینی و هنجاری است. بسط تفکر در رفتارهای انسانی و تربیت انسان، تجلی تفکر در نمادها و آثار تمدنی و لزوم ارتباط منسجم اجزاء و مؤلفه‌های تمدن با تفکر، از الزامات تعاریف «پیشینی و هنجاری» است. تعریفی دیگر از تمدن، مبتنی بر اهمیت ارتباط تمدن و تفکر می‌باشد. در واقع تمدن را بسط تفکر در ساحت‌های تمدنی بیان داشته‌اند. در این تعریف بیان شده است که تمدن سیر و بسط یک نحوه تفکر و ظهور آثار تفکر در مناسبات افراد و اقوام و در رفتار و کردار و علم و فنون مردم است. در ادامه این تعریف آمده است که این ظهورات، آن‌چنان به هم پیوسته‌اند که جزئی را از جزء دیگر جدا نتوان کرد و کل این اجزا هم اصل و ریشه‌ای دارد، یا اصل و ریشه‌ای داشته است. در این تعریف، پیرامون حیات یک تمدن تأکید شده است که تا این اصل زنده باشد، فروروع هم از اصل مدد می‌گیرد، زنده است، بسط می‌یابد و بهره می‌دهد. اما اگر ریشه خشکید یا پوسید، تنه و شاخ و برگ فقط تا مدتی کوتاه می‌تواند بماند و خشک نشود (داوری اردکانی، ۱۳۷۹، ص ۷۲).

این نوع نگاه به تمدن، حاکی از ارتباط عمیق انسان با تفکر و تسری این تفکر در ساحت تمدن است. بر اساس این، نگاه حیات و نابودی یک تمدن به حیات و نشاط تفکری بوده که این تمدن، اصل خویش را بر آن بنا نهاده است. تفکر، ریشه تمدن به شمار آمده و روشن است که التقاط فکری یا تنزل از یک تفکر، موجب التقاط یا انحطاط تمدنی خواهد شد.

د. رویکرد برگزیده

مطالب پیش گفته نشان داد که تمدن، با تعاریف متعددی بیان شده است. هر کدام از این تعاریفها، از ابعاد و جنبه‌هایی خاص به تبیین تمدن همت گمارده‌اند. بررسی تعاریف‌های گوناگون تمدن، به این امر رهنمون خواهند بود که عمده تعاریف، پسینی است. پژوهشگران با نگاه به نمونه‌هایی از تمدن، تلاش در تبیین آن نموده‌اند. در این کوشش، با پی‌جویی مؤلفه و ویژگی‌های تمدنی، تعریفی از تمدن ارائه نموده‌اند. به نظر می‌رسد، برای درک بهتری از مفهوم «تمدن» و تحلیل آن، پیش از هر چیز، سنخ‌شناسی مفهوم تمدن لازم است. براین اساس، تمدن نه از سنخ مفاهیم ماهوی

و عینی و نه از سنخ مفاهیم منطقی است، بلکه این مفهوم در واقع از سنخ معقولات ثانی می‌باشد. ویژگی این مفاهیم این است که قابل اشاره عینی و حسی نبوده و البته تنها مفهومی ذهنی نیز به شمار نمی‌آید، بلکه تمدن دارای مفهومی انتزاعی و البته دارای منشأ انتزاع می‌باشد. از این‌رو، از سنخ معقولات ثانی فلسفی است.

نکته دارای اهمیت اینکه هرچند تمدن در هر دو لحاظ پیشینی و پسینی، از سنخ معقولات ثانی فلسفی است. اما در لحاظ پسینی، منشأ انتزاع تمدن امری عینی و خارجی می‌باشد. در این صورت، تمدن مسئله‌ای تاریخی است و با نگاه تاریخی مورد مطالعه قرار گرفته است. حال آنکه در لحاظ تمدن به صورت پیشینی، منشأ انتزاع تمدن امر ذهنی است. در این صورت، تمدن مفهومی پیشینی بوده که توسط فیلسوف سیاسی ارائه شده و این «شوق» و «اراده» انسان است که چنین تفکری را به ساحت عینیت خواهد کشاند. تفاوت این دو لحاظ در این است که در صورت اول، انتزاع مفهوم تمدن از نمادهای تمدنی و مدینه عینیت یافته اتخاذ گردیده است. درحالی‌که در صورت دوم، منشأ انتزاع مدینه تنها در «اندیشه متفکر» است. با توجه به این اندیشه، تمدنی در عالم ذهن تصور شده و بر اساس این تصور و تفکر، مدلی از تمدن ارائه می‌گردد. بر این اساس، تمدن در واقع مدل ارائه شده از ساحت تفکر می‌باشد. از این جهت، در صورت دوم، تمدن به‌عنوان مسئله‌ای در فلسفه سیاسی به‌عنوان یکی از علوم هنجاری مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

توضیح بیشتر و با عبارت دیگر، اینکه هرچند تمدن دارای ما یازاء عینی خارجی نیست، اما دارای منشأ انتزاع بیرونی می‌باشد. اما نکته‌ای که در تفاوت بین تعریف‌های پیشینی و پسینی تمدن می‌باشد این است که تعریف‌های پسینی و توصیفی دارای منشأ انتزاع عینی و محقق در خارج‌اند. درحالی‌که منشأ انتزاع تعاریف پیشینی، امر عینی و محقق در خارج نبوده، بلکه امر منتزع ذهنی است. حاصل این نوع نگاه، این است که آنچه مقدم بر تعاریف پیشینی تمدن می‌باشد؛ نوعی تفکر است و تمامی «تمدن‌ها» در واقع مسبوق به «تفکر» و نه مقدم بر آن هستند. در واقع، تمدن در این صورت بسط و عینیت آن تفکر در عالم خارج است. نتیجه این نوع نگاه، این است که هر تفکری، توصیه‌ها و هنجارهای خاصی را تولید نموده، تمدن خاص خویش را بنا خواهد نهاد. از این‌رو، در جوامع مختلف به دلیل تفاوت تفکرها، شاهد متفاوت بودن رفتارهای انسانی و نمادها و مؤلفه‌های خاص تمدنی هستیم.

این نکته نیز مورد توجه نگارنده است که ابتدای تمدن، بر تفکر در تعاریف پسینی نیز می‌تواند مورد ملاحظه باشد، اما تفاوت این نوع تعاریف، با تعاریف پیشینی، چنان که گذشت، این است که منشأ انتزاع این تفکر مدینه عینیت یافته در خارج است، نه اینکه در ابتدا از ذهنیت متفکر حاصل شده باشد. دیگر اینکه در صورتی که تعاریف پسینی را نیز از سنخ مطالعات فلسفه تاریخی تصور نماییم، توصیه‌های حاصل از این مطالعات، هم‌سنخ با مطالعات فلسفی و هنجاری و نه از سنخ تعاریف پسینی و توصیف‌های تاریخی است.

پس از «سنخ‌شناسی مفهومی» تمدن، «سنخ‌شناسی هویتی» تمدن انسانی نیز دارای اهمیت است. افزون بر انسان، موجودات دیگری نیز دارای حیات اجتماعی می‌باشند. اما در این میان، انسان را، تنها موجود تمدن‌ساز دانسته‌اند. از این‌رو، شناخت وجه تمایز انسان و تمدن انسانی لازم می‌آید. یکی از این وجوه تمایز، حضور «اراده» در ساحت تمدنی است؛ به این معنا که تمدن انسان‌ها بر اساس اراده‌ها شکل می‌گیرد. اراده بر اساس تفکر و تصور عمل، و شوق نسبت به آن به

وجود آمده و به آن سنخ از تفکر، در ساحت خارجی عینیت می‌بخشد. درحالی‌که در بسیاری از موجودات، عمل آنها «غریزی» و خارج از اراده است. براین اساس، نمی‌توان بر اساس نمادهای زندگی موجوداتی که دارای زندگی جمعی‌اند، مفهوم تمدن را انتزاع نمود. در برخی موجودات، که دارای حیات جمعی‌اند، به دلیل فقدان «تفکر»، شاهد «تحول» در شیوه و سطح زندگی ایشان نیستیم و از این جهت، در حیات آنها «کمال» وجود ندارد. به همین دلیل، «تفکر»، «تحول» و «کمال» از شاخص‌های هویتی تمدن انسانی محسوب می‌گردند. براین اساس، در تعریف تمدن، افزون بر تعقل و تفکر، «اراده» نیز از ارکان اساسی تعریف به شمار خواهد آمد.

بر اساس آنچه بیان شد، به نظر می‌رسد در تعریف تمدن باید گفت:

تمدن در واقع بسط آگاهانه و ارادی یک تفکر در ساحت عینیت اجتماعی و عامل تحول و کمال آن اجتماع بوده به گونه‌ای که نشانه‌های این تفکر در رفتارها و نمادهای جامعه انسانی آشکار شده و بتوان از رفتارها و نمادها به سنخ آن تفکر پی برد.

بر اساس این تعریف، تمدن‌ها در واقع بر اساس عمل به دستورات صادر شده از حکمت نظری و عملی به وجود می‌آیند. بنابراین، این تعریف، رویکردی پیشینی به تمدن دارد. اگر به رفتارها و نمادها پرداخته از این جهت است که به سنخ آن تفکر اشاره نماید. نه اینکه در تعریف تمدن به توصیف آن بپردازد. روشن است که رفتارها و نمادهای تمدن مبتنی بر قدسیت و الوهیت و توحید، هم‌سنخ با آن و نمادهای تمدن انسان‌محور نیز متناسب با آن خواهد بود. براین اساس، «تقارب» و «تفاوت» تمدن‌ها به میزان «تقارب» و «تفاوت» تفکرها در مبانی، اصول، رفتارها، نمادها و سایر جنبه‌ها می‌باشد. در واقع، بسط یک تمدن تابع اصول و مبانی آن است (داوری اردکانی، ۱۳۷۷، ص ۱۰۱). براین اساس، تمدنی که اساس آن مبتنی بر حقیقت توحید و امور حقیقی باشد «تمدنی کمال‌محور» بوده و تحولات آن به سمت و سوی کمال انسانی است. درحالی‌که تمدنی که بر انسان‌مداری و خواهش‌های نفس اماره و اعتبار و قرارداد، مبتنی گردد، تحولی به سمت انحطاط و انقطاع از توحید و ملکوت عالم و حرکت در سمت و سوی کثرات عالم داشته و «تمدنی لذت‌محور» را بنیان خواهد نهاد.

تمدن توحیدمحور

تعیین مراد از تمدن توحیدمحور، مستلزم تبیین «هویت» و «غیرت» این تمدن است. چنان که پیشتر اشاره شد، «تمدن» حاصل ارتباط عمیق «اندیشه» و «مدینه» است. مدینه‌های متفاوت حاصل اندیشه‌های متفاوت بوده و در نتیجه، موجب شکل‌گیری تمدن‌های متعدد خواهد بود. به عبارت دیگر، بدون مکتب و بدون ایدئولوژی نمی‌توان یک تمدن را به وجود آورد (خامنه‌ای، ۱۳۹۱). براین اساس، می‌توان گفت: تمایز اصلی میان گروه‌های انسانی به ارزش‌ها، اعتقادات، نهادها و ساختار اجتماعی آنها، نه به شکل و ترکیب جسمانی، یا رنگ پوست وابسته است (هانتینگتون، ۱۳۸۰، ص ۴۱). با توجه به این مطلب، می‌توان گفت: تمدن توحیدمحور عنوان مشیر به نوعی از تفکر می‌باشد که «هویت اساسی» آن، اسلام بوده و اعتقادات و ارزش‌های حاکم بر آن تمدن، اعتقادات و ارزش‌های اسلامی است. در واقع، اندیشه اسلامی وجه تمایز و عامل شناسایی این تمدن از سایر تمدن‌هاست. چنان که یونانی‌ها تأکید داشتند که تمدن‌های اصلی، در تاریخ بشری دقیقاً

با مذاهب بزرگ شناسایی شده‌اند (همان، ص ۴۰). مراد ما نیز آن نوع تمدن است که اندیشه و تفکر اسلامی، موجب شناسایی و تمایز آن از سایر تمدن‌هاست. از آنجایی که «توحید» اساسی‌ترین رکن اندیشه اسلامی می‌باشد، شایسته است که این تمدن نیز تمدن توحیدمحور نامیده شود.

در مقابل، هر اندیشه و تفکری که ناسازگار با اندیشه اسلامی و تفکر خدا باور و توحیدمحور باشد، «غیریت» این تمدن خواهد بود. هرچند در دنیای کنونی، تمدن‌های متعددی وجود دارد، اما اساسی‌ترین تفاوت‌ها و تعارض‌ها بین تمدن توحیدمحور اسلامی، با تمدن‌های انسان‌محور است. در واقع، اساس تمدن توحید محور «خدامحوری» و اساس تمدن‌های مقابل آن «انسان‌محوری» است. از آنجایی که تحقق یک تمدن و بسط یک تفکر در ساحت عینیت اجتماعی، مستلزم شوق و تعلق اراده اجتماع انسانی، به انجام دستورات حاصل از یک تفکر است. ما بر این باوریم که پیشرفت حقیقی و گسترش تمدن نوین اسلامی، مستلزم پذیرش توحید و عمل بر اساس الزامات آن است. رهبر معظم انقلاب پیرامون این مسئله بیان می‌نماید: «ملت‌هایی که در مقابل تمدن غرب، مکتب توحید را انتخاب می‌کنند هم به پیشرفت حقیقی و همه‌جانبه دست می‌یابند و هم تمدنی عمیق و ریشه‌دار می‌سازند که فکر و فرهنگ آنان را در جهان گسترش می‌دهد» (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۹۱).

یکی از تفاوت‌های ماهوی تمدن توحیدمحور، در مقابل تمدن انسان‌محور تفاوت در نگاه به آدم و عالم است. انسان موحدی که مبنای کار خویش را بر مکتب توحید بنا نهاده است، نگاهی جامع به آدم و عالم دارد و در تلاش برای ایجاد «انس» با مبدأ هستی و برقراری ارتباط با عالم مادی و عالم معناست. چنین انسانی، افزون بر تلاش برای آبادانی دنیا، غایت خویش را محدود به آن نمی‌سازد و به آخرت نیز توجه دارد. حال آنکه در تمدن انسان‌محور، «نسیان» حق و حقیقت انسان را از توجه به همه ابعاد حیات بازداشته و تنها «لذت» دنیا را غایت حرکت خویش انگاشته است.

نهایت اینکه مراد از تمدن توحیدمحور اسلامی، تمدنی است که مکتب و تفکر توحیدی را مبنای حرکت خویش در همه امور تمدنی قرار داده، تلاش دارد با ایمان به این مکتب و توشه‌گیری از آن، بر اساس عقلانیت و علم، در راه نظام‌سازی، قانون‌نویسی، سبک زندگی، ساختار قدرت ملی، نوگرایی، عزت فردی و اجتماعی، اخلاق و معنویت، با اراده و ابتکار به مجاهدت پرداخته، تا در نتیجه آن به فضای سالم مادی و معنوی جهت آسایش و آرامش و تعالی انسان دست یافته و در چنین فضایی، انسان همواره مشغول ذکر رحمان و خالق خویش بوده به گونه‌ای که از تمامی اعمال و رفتار و نمادها، سخن این تفکر نمایان گردد.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز در تبیین مراد از «تمدن اسلامی» بیان می‌کنند:

تمدن اسلامی یعنی آن فضایی که انسان در آن فضا از لحاظ معنوی و از لحاظ مادی می‌تواند رشد کند و به غایات مطلوبی که خدای متعال او را برای آن غایات خلق کرده است برسد؛ زندگی خوبی داشته باشد، زندگی عزتمندی داشته باشد، انسان عزیز، انسان دارای قدرت، دارای اراده، دارای ابتکار، دارای سازندگی جهان طبیعت (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۹۲).

توحیدمحوری در ترکیب «تمدن توحیدمحور»، صفت تمدن بوده و بر همه احوال موصوف خود عارض است. براین اساس، توجه همه‌جانبه به آدم و عالم در تمدن توحیدمحور، موجب می‌شود تا همه اعمال، رفتارها و نمادها با نگاه

به مبانی تفکر توحیدی در جامعه بسط یابد و تعلق شوق و اراده به عمل، به قصد «قرب» به مبدأ فیض وجود و «انس» با او صورت پذیرد. سایر فضایل موجود در جامعه انسانی، اهداف میانی به شمار آید. حال آنکه در تمدن انسان محور به دلیل محور قراردادن انسان و «نسیان» مبدأ و منتهای عالم، برخی اهداف میانی تمدن توحیدمحور در این تمدن انسان محور، لباس غایت خواهند پوشید. برای نمونه، هدف از قانون در اندیشه و تمدن انسان محور غربی ایجاد «نظم» است. درحالی که، در اندیشه و تمدن توحیدمحور افزون بر ضرورت نظم، هدف نهایی از جریان قانون، «قرب» به خداوند متعال می باشد. توجه به چنین تفاوت‌هایی، می تواند «هویت» و «غیریت» تمدن توحید محور را نمایان تر سازد.

تمدن نوین اسلامی

فلسفه سیاسی هر تفکری، عهده دار طراحی مدلی برای دستیابی به وضع مطلوب است. بنابراین، فلسفه سیاسی اسلامی نیز به عنوان دانشی هنجاری، متصدی طراحی مدلی برای تحقق تمدن اسلامی و رسیدن به وضع مطلوب می باشد. پی جویی این مسئله در تاریخ فلسفه سیاسی اسلامی، محقق را با نمونه‌های از مدل‌های طراحی شده توسط فیلسوفان سیاسی اسلامی همچون *فارابی*، *خواجہ نصیر* و... مواجه می نماید. اما تحقق انقلاب اسلامی نقطه عطفی در حیات فکری، سیاسی و اجتماعی مسلمانان و به طور خاص، تشیع به شمار می آید. در این دوره، شاهد همراهی نسبی «تفکر فقهی - فلسفی» و «قدرت سیاسی» به عنوان دو رکن اساسی برای تحقق تمدن اسلامی هستیم. از این رو، نیازمند طراحی مدلی متناسب با انقلاب اسلامی می باشیم؛ مدلی که بتواند موجب بسط تفکر توحیدی در ساحت عینیت اجتماعی در تمدن نوین اسلامی گردد.

تمدن نوین اسلامی مدلی است که از یک سو، «هویت‌ساز» و از سوی دیگر، «آینده‌ساز» است. نگاه هویتی به انقلاب اسلامی، ماهیت آن را با تاریخ تفکر توحیدی و شیوه اقامه این تفکر در ساحت تمدنی، در تاریخ حیات تشیع مرتبط می سازد. نگاه آینده‌ساز به انقلاب اسلامی، در واقع مطالبه تحقق هنجارها و بایسته‌های برگرفته از تفکر توحیدی در ساحت اجتماعی است. اگر در «نگاه هویت‌ساز»، به انقلاب اسلامی در صدد توصیف تمدنی مبتنی بر تفکر توحیدی بوده ایم. در نگاه «آینده‌ساز»، به دنبال توصیه‌ها و هنجارهای برآمده از این تفکر هستیم؛ هنجارهایی که در یک نگاه و طراحی نظام مند و کلان، در واقع مدل تحقق تمدن نوین اسلامی را تبیین خواهند نمود.

نگاه هویت‌ساز به انقلاب اسلامی آن را با تأسیس مدینه توسط پیامبر ﷺ و پایه‌گذاری تمدن عظیم تاریخی مرتبط می سازد. تمدنی که از آن زمان آغاز و با فراز و فرودهایی تاکنون ادامه یافته است. «ایمان» «و لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۱۳۹)، «مجاهدت» «وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنْ اللَّهُ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (عنکبوت: ۶۹) و «استقامت» «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (فصلت: ۳۰)؛ «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (احقاف: ۱۳)؛ «وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا» (جن: ۱۶) رمز حیات این تمدن در طول تاریخ بوده است. تحلیل درست از نگاه آینده‌ساز انقلاب اسلامی، مستلزم فهم صحیح شرایط تمدنی موجود می باشد. در یک نگاه کلان، اندیشه‌های تمدنی حاکم بر جهان را به دو قسم می توان تقسیم

نمود؛ قسم اول، اندیشه تمدن‌های توحیدی و قسم دوم، اندیشه تمدن‌های غیرتوحیدی است. مهم‌ترین نماد اندیشه تمدن توحیدی در عصر کنونی، تمدنی است که با انقلاب اسلامی احیاء گردیده و مهم‌ترین نماد اندیشه تمدن غیرتوحیدی، تمدن موجود غرب می‌باشد.

«تصرف سرزمینی»، «تجاوز به حقوق»، «تحمیل فرهنگ و اخلاق»، بخشی از ویژگی‌های تمدن غربی است، درحالی‌که تمدن نوین اسلامی در صدد دمیدن روحی تازه در دنیای کنونی است. این تمدن تلاش می‌کند مؤلفه‌ها و بایسته‌های تمدن نوین اسلامی را به‌عنوان هدیه‌ای الهی به ملت‌ها عرضه نموده، تا ایشان با «اختیار و انتخاب» خود و تشخیص راه درست آن را برگزینند؛ تمدنی که به هیچ وجه در صدد «تصرف»، «تجاوز» و «تحمیل» نیست. این تمدن، برخلاف تمدن غربی تلاش دارد، افزون بر تهیه لوازم «آسایش» بشر، «آرامش» او را نیز تسهیل نموده و انسان را از «اسارت»، «فقر» و «تحقیر» رها ساخته «عدالت» را برقرار نماید. تمدنی مبتنی بر «دانش» بنا نهد که به لحاظ اخلاقی فاسد و به لحاظ معنوی پوک و پوچ نباشد. ایجاد چنین فضای جدید و باز شدن این راه تازه برای بشریت در عصر کنونی را که در انتظار آن هستیم، «تمدن نوین اسلامی» می‌نامیم. رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در این مورد تصریح می‌نماید:

امروز وظیفه امت اسلامی، ایجاد تمدن نوین اسلامی است؛ امروز نوبت مسلمین است که با همت خود، تمدن نوین اسلامی را شالوده‌ریزی کنند. بر پا کردن تمدن اسلامی، با روح اسلامی و با روح معنویت و وظیفه امروز ماست (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۹۴).

براین اساس، مراد از «تمدن نوین اسلامی»، ایجاد تمدنی مبتنی بر هنجارها و بایسته‌های منبعث از مبانی تفکر توحیدی و برخوردار از عقلانیت اسلامی، اخلاق، معنویت، عدالت، دانش، آسایش و آرامش، و بسط آگاهانه و ارادی این تفکر در ساحت عینیت اجتماعی، در مدل‌ها و ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. در مرحله بعد، می‌توان چنین تمدنی را به سایر امت‌ها ارائه نموده و ایشان را به این هدیه الهی دعوت نماییم، تا بر اساس اراده و اختیار خویش آن را برگزینند. روشن است که چنین تفکری به لحاظ هویتی ریشه در مدینه اسلامی پیامبر ﷺ داشته و به لحاظ آینده، زمینه‌ساز حکومت مهدوی ﷺ می‌باشد. شالوده‌ریزی چنین تمدنی، با عنوان تمدن نوین اسلامی، رسالت امروز جامعه مسلمان ایرانی است.

نتیجه‌گیری

۱. وجه اشتراک همه تعاریف، به ویژه کاربردهای فلسفی فکر، دو مسئله «حرکت» و «اختیار» است. تفکر در واقع، حرکت نفس در معقولات بوده که از مطلوب قابل تصور به سوی مبادی اتفاق افتاده و با یافتن مبادی خویش و سامان دادن آن بازگشتی به مطلوب دارد.

۲. تفکر توحیدمحور، حوزه توحید نظری را در ساحت حیات انسان بسط می‌دهد. بخشی از رسالت انسان موحد، تلاش در جهت ایجاد بستر مناسب برای همگان و تسهیل عمل بر اساس تفکر توحیدی برای اقشار اجتماع و «اقامه توحید» است. تفکر توحیدمحور، مستلزم دانش توحیدی، عمل موحدانه و اقامه توحید است.

۳. «تمدن» قرابت زیادی با واژه «مدینه» داشته و «مدینه»، در واقع پیوندی نزدیک با «اندیشه» ساکنان آن دارد. بر اساس اندیشه ساکنان مدینه است که مدن متعدد و به تبع آن، تمدن‌های متفاوت شکل می‌گیرد. در واقع، ارتباط «مدینه» و «اندیشه» این واژه را با «تمدن» متقارب می‌نماید.

۴. تمدن، گاه با نگاه تاریخی، عینی و مصداقی و گاهی معیاری، فکری و عقلی، مورد پژوهش قرار می‌گیرد. در نگاه اول، پژوهش پیرامون هستی تمدن و در نگاه دوم، پیرامون چگونگی تحقق تمدن و بایسته بودن آن می‌باشد. رویکرد اول، نگاهی توصیفی و پسینی است. درحالی‌که نگاه دوم، بر تحلیل تمدن، با نگاه پیشینی و هنجاری تمرکز دارد.

۵. تعاریف تمدن را در دو دسته کلی می‌توان طبقه‌بندی نمود: دسته اول، تعاریفی که با نگاه پسینی و توصیفی تمدن را ناظر به بعد فرهنگی، ارکان، عناصر و پیامدها و فرایند شکل‌گیری آن تعریف نموده‌اند. دسته دوم، اما نگاهی پیشینی و هنجاری به تمدن داشته، فارغ از نگاه عینی و مصداقی به تمدن‌های موجود، در صدد ارائه الگو و مدل تمدنی می‌باشد.

۶. در نگاه پیشینی و هنجاری به تمدن، تمدن‌ها مسبوق به نوعی تعقل و تفکراند. در واقع، تمدن، عینیت و تحقق یافتگی آن تفکر در ساحت بیرونی است. در این نگاه، «معرفت» و «فضیلت» اساس شکل‌دهی یک تمدن به شمار آمده و ملاک ارزیابی تمدن، ارتقاء معرفت و فضایل انسانی می‌باشد. این موضوع، بر جنبه‌های عینی و نمادهای تمدنی، تقدم ارزشی دارد. بسط تفکر در رفتارهای انسانی و تربیت انسان، تجلی تفکر در نمادها و آثار تمدنی و لزوم ارتباط منسجم اجزاء و مؤلفه‌های تمدن با تفکر، از الزامات تعاریف «پیشینی و هنجاری» است.

۷. حیات و نابودی یک تمدن، به حیات و نشاط تفکری بوده که این تمدن، اصل خویش را بر آن بنا نهاده است. تفکر ریشه تمدن به شمار آمده و روشن است که التقاط فکری یا تنزل از یک تفکر، موجب التقاط یا انحطاط تمدنی خواهد شد.

۸. «تفکر»، «اراده»، «تحول» و «کمال»، از شاخص‌های هویتی تمدن انسانی محسوب می‌شود. براین اساس، برخی موجودات که دارای حیات جمعی‌اند، به دلیل فقدان «تفکر»، شاهد «تحول» در شیوه و سطح زندگی ایشان نیستیم و از این جهات در حیات آنها «کمال» وجود ندارد.

۹. تمدن در واقع بسط آگاهانه و ارادی یک تفکر، در ساحت عینیت اجتماعی و عامل تحول و کمال آن اجتماع بوده، به‌گونه‌ای که نشانه‌های این تفکر در رفتارها و نمادهای جامعه انسانی آشکار شده و بتوان از رفتارها و نمادها به سنخ آن تفکر پی برد.

۱۰. «تقارب» و «تفاوت» تمدن‌ها، به میزان «تقارب» و «تفاوت» تفکرها در مبانی، اصول، رفتارها، نمادها و سایر جنبه‌ها می‌باشد؛ تمدنی که اساس آن مبتنی بر حقیقت توحید و امور حقیقی باشد، «تمدنی کمال‌محور» و تمدنی که بر انسان‌مداری و خواهش‌های نفس اماره و اعتبار و قرارداد، مبتنی بر تحولی به سمت انحطاط و انقطاع از توحید و ملکوت عالم و حرکت در سمت و سوی کثرات عالم داشته، «تمدنی لذت‌محور» را بنیان خواهد نهاد.

۱۱. انسان موحد در تمدن اسلامی، مبنای کار خویش را بر مکتب توحید بنا نهاده و در تلاش برای ایجاد «انس» با مبدأ

هستی و برقراری ارتباط با عالم مادی و عالم معناست. درحالی‌که در تمدن انسان‌محور، «نسیان» حق و حقیقت انسان را از توجه به همه ابعاد حیات بازداشته و تنها لذت دنیا را غایت حرکت خویش انگاشته است. توجه به چنین تفاوت‌هایی، می‌تواند «هویت» و «غیریت» تمدن نوین اسلامی را نمایان‌تر سازد.

۱۲. تمدن نوین اسلامی، الگویی است که از یک سو، «هویت‌ساز» و از دیگر سو، «آینده‌ساز» است. در «نگاه هویت‌ساز»، در صدد توصیف تمدنی مبتنی بر تفکر توحیدی بوده، در نگاه «آینده‌ساز»، به دنبال توصیه‌ها و هنجارهای برآمده از این تفکر هستیم؛ هنجارهایی که در یک نگاه و طراحی نظام‌مند و کلان، در واقع مدل تحقق تمدن نوین اسلامی را تبیین خواهند نمود.

۱۳. «ایمان»، «مجاهدت» و «استقامت»، شاخص‌های هویتی و رمز حیات تمدن اسلامی در طول تاریخ بوده است. ۱۴. تمدن نوین اسلامی در صدد «تصرف»، «تجاوز» و «تحمیل» نبوده، بلکه تلاش دارد تمدنی مبتنی بر هنجارها و بایسته‌های منبعث از مبانی تفکر توحیدی و برخوردار از عقلانیت اسلامی، اخلاق، معنویت، عدالت، دانش، آسایش و آرامش، و بسط آگاهانه و ارادی این تفکر در ساحت عینیت اجتماعی در مدل‌ها و ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایجاد نموده و پس از آن، چنین تمدنی را به سایر امت‌ها ارائه نماید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ابن سینا، ۱۳۷۵، *الانشارات والتنبیها*، قم، بلاغه.
- ابن منظور، محمدبن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، چ سوم، بیروت، دار صادر.
- باطنی، محمدرضا، ۱۳۸۵، *فرهنگ معاصر پویا*، تهران، فرهنگ معاصر.
- پهلوان، چنگیز، ۱۳۸۸، *فرهنگ و تمدن*، تهران، نشر نی.
- جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۶، *جستاری نظری در باب تمدن*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- جمعی از نویسندگان، ۱۴۲۶ق، *موسوعة الحضارة الاسلامیة*، قاهره، بی نا.
- حق شناس، علی محمد، ۱۳۸۱، *فرهنگ معاصر هزاره*، تهران، فرهنگ معاصر.
- خانم‌های، سیدعلی، ۱۳۹۳، *طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن*، چ چهارم، تهران، صهبا.
- _____، *بیانات*، *نرم افزار حدیث ولایت*، قم، مرکز تحقیقات کامپیوتری اسلامی نور.
- خوری شرتونی، سعید، ۱۴۰۳ق، *اقرب الموارد*، قم، کتابخانه آیت‌اله مرعشی نجفی.
- داوری اردکانی، رضا، ۱۳۷۹، *اوتوبی و عصر تجدد*، تهران، ساقی.
- _____، ۱۳۷۷، *فارابی مؤسس فلسفه اسلامی*، تهران پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- دورانت، ویل، ۱۳۷۰، *تاریخ تمدن*، چ سوم، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- دورانت، ویلیام جیمز، ۱۳۶۸، *درآمدی بر تاریخ تمدن*، ترجمه احمد بطحایی و خشایار دیهیمی، چ دوم، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، *لغت‌نامه دهخدا*، تهران، دانشگاه تهران.
- رازی، قطب الدین، بی تا، *شرح مطالع الانوار فی المنطق*، قم، نجفی.
- سجادی، سیدجعفر، ۱۳۷۳، *فرهنگ معارف اسلامی*، چ سوم، تهران، دانشگاه تهران.
- شیخ اشراق، ۱۳۷۵، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صدری افشار، غلامحسین و همکاران، ۱۳۸۸، *فرهنگ معاصر*، تهران، فرهنگ معاصر.
- صدری، احمد، ۱۳۸۰، *مفهوم تمدن و لزوم احیای آن در علوم اجتماعی*، تهران، هرمس.
- صلیبا، جمیل، ۱۳۶۶، *فرهنگ فلسفی*، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران، حکمت.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۳۶۹، *اخلاق ناصری*، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران، خوارزمی.
- عمید، حسن، ۱۳۶۰، *فرهنگ فارسی عمید*، تهران، امیر کبیر.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ق، *کتاب العین*، چ دوم، قم، هجره.
- لاریجانی، محمدجواد، ۱۳۷۶، *نقد دینداری و مدرنیسم*، تهران، اطلاعات.
- مجمع البحوث الاسلامیة، ۱۴۱۴ق، *شرح المصطلحات الفلسفیة*، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیة.
- محقق سبزواری، ۱۳۶۹-۱۳۷۹، *شرح المنظومة*، تصحیح و تعلیق آیت‌اله حسن حسن‌زاده آملی و تحقیق مسعود طالبی، تهران، ناب.
- محمدی، منوچهر، ۱۳۷۷، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، دادگستر.
- مظاهری، ابوذری، ۱۳۹۳، *افق تمدنی آینده انقلاب اسلامی*، اصفهان، آرما.
- موسوی خمینی، سیدروح‌اله، ۱۳۷۹، *صحیفه امام*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- هامل، ژرژ، ۱۳۴۳، *تمدن فرانسه*، ترجمه روح‌اله عباسی، تهران، امیر کبیر.

هانتینگتون، ساموئل، ۱۳۷۸، *برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی*، ترجمه محمدعلی حمیدرفیعی، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

—، ۱۳۸۰، *تمدن‌ها و بازسازی نظام جهانی*، ترجمه مینو احمد سرشت، تهران، کتاب‌سرا.

Rorty, Richard, 1991, *The Priority of Democracy to philosophy*, Cambridge University press.

Arent, Hana, 1994, *Religion and the Intellectuals*, in *Essays in Understanding: 1930-1945*. Ed. By Jermon Kohn, Harcourt Brace & company.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی